

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)



از نگاه  
فریدون  
ایل بیگی

m.ilbeigi@yahoo.fr

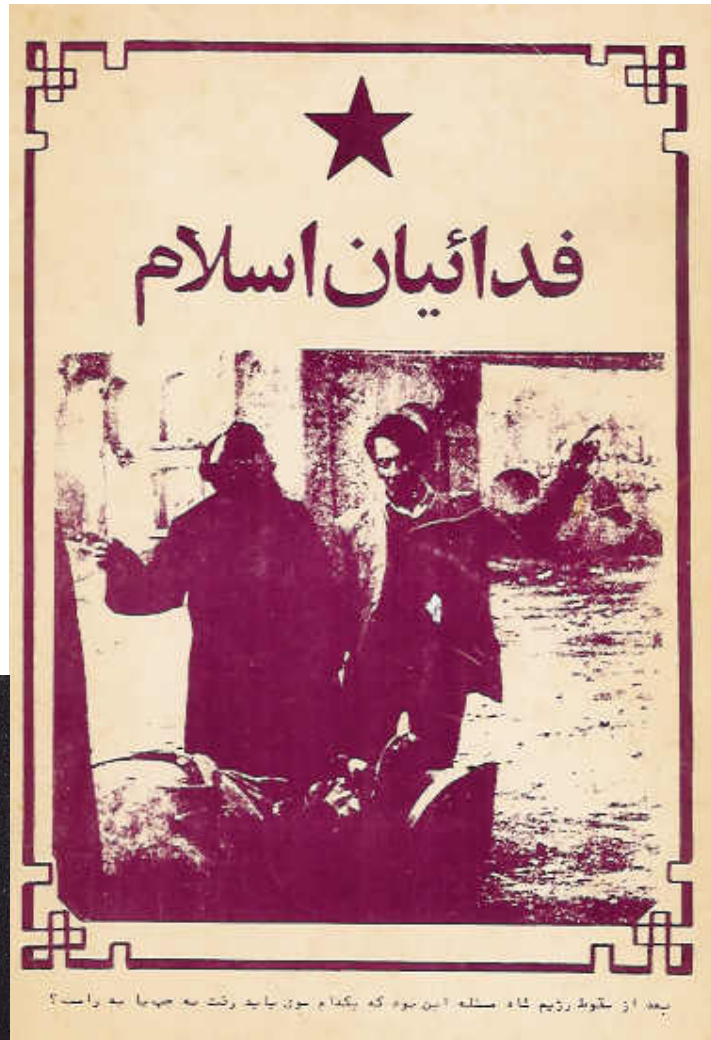
نوشته های سیاسی

توضیحا بگویم :

قصه من ، نشر نوشته های فریدون است و نه « تبلیغ » برای این و آن سازمان و تشکیلاتی - که سالهای سالست که وجود خارجی ندارند و گناه من نیست که نوشته های فریدون در این نشریات آمده اند ؛ او به راه خود می رفت و من هم به راه خودم و همیشه و در همه موارد با هم موافق نبودیم .

به نظر من ، هنوز هم ، امروز ، خواندن نوشته هایش عبرت انگیزست و قابل استفاده . م. ایل بیگی

### فدائیان اسلام / تقلب در تاریخ ، سکهء رایج در جمهوری اسلامی 5



## تروریزم آرا: بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

در بخشهای پیشین این سلسله مقالات، به دروغبافیها و وارونه نویسیها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه های وقایع تاریخی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمان مداری مصدق، علل و انگیزه های اختلافات بعدی آنها، به قضیه ترور هژیرو نعل و وارونه زدن آنها در مورد علل ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در دو بخش پیش، در مورد ترور رژیم آرا، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمایشات عبداللہ کربا سچیان - مرید آیت الله کاشانی، پادوی سر لشکر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر "نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" یعنی "جریده شریفه" نبرد ملت" - و "بیانات پر شور" آخوند

نیمچه‌ها شیت یعنی حجت الاسلام عظیمی که: " اگر ما رزم‌آرا را نمیکشتم نفتی ملی نمیشد"، و غیره) را به عنوان مثنی از لاطائلات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. بدنیال ارائه خلاصه‌ای فشرده از رویدادهای تاریخی مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاش‌های نمایندگان اقلیت دوره‌های چهارده پانزده و شانزده مجلس (به پشتگرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفته‌ایم که این پروسه نمیتوانست - درنگرشی ( نه متافیزیکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - بایا بدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن منتهی نشود.

دربخش قبل، فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم‌آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم‌آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلیستان شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمیتوانست متوجه رزم‌آرا باشد. بنابراین، انگیزه‌های قتل رزم‌آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم‌آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست که به یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی کمتر کسی است که جواب آنرا نداند: " در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار اسلام، حضرت استاد دخیل طهما سبی، از اعضاء فداکار فدائیان اسلام". اما سؤال اساسی اینست: واقعاً چرا رزم‌آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخص لازمست بجای روی صحنه به پشت

پرده توجه کنیم، بجای پرداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرنخ‌ها از چه جا‌هایی کشیده می‌شود، در این رابطه لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم‌آرا را در لحظه‌ی ترور بشناسیم و ببینیم چه فرادیا نیروها و بخا طرح منافی از کشته شدن او واقعاً خوشحال شدند. (۹۶) در این بخشش، می‌کوشیم در مورد این "چرا"ی اساسی، جواب‌هایی ارائه دهیم.

### (۱)

در بخش قبل، بهنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم‌آرا، اشاره کردیم که امپریا لیسم آمریکا تحت چشمه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امپریا لیسم انگلیس بر سر زمامداری سیهدر رزم‌آرا به توافق رسید. در همانجا، چند نمونه از خشنودی محافظان آمریکائی در مورد روی کار آمدن یک "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امپریالیستی آمریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست روز قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا)، دکتر گریدی بعنوان سفیر جدید آمریکا در ایران منصوب شد. (۹۷) و بلافاصله پس از این انتصاب، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه‌ها در آتن، در مورد نخست‌وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگوئی" کرد:

"... با دید دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران، زمامداری خواهد شد و از پشتیبانی نسبی آمریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران بعنوان پایگاهی برضد مراکز حساس شوروی استفاده

خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت  
ایران، آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد  
فرستاد.

در همان ایام، مخبر روزنامه‌ی نیویورک تا می‌رسد احتسای  
نوشت:

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکترگریدی  
همانطوریکه در یونان وظیفه داشت مراقب  
اوضاع باشد، این نقش را در تهران با یسند  
ادا می‌دهد."

از "پیشگویی" دکترگریدی که با اختلافی ناچیز درست  
درآمد (۹۸) که بگذریم، باقی امیدهای کمیانیهای نفتی  
و محافل آمریکایی، با زمامداری رزم‌آرا نه تنها تحقق  
نیافت بلکه با گذشت زمان، کم‌کم به یاس مبدل گردید.  
رزم‌آرا، بدلیلی که در بخش قبل متذکر شدیم، از همان  
آغاز، سیاست دوری از آمریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش  
گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم‌آرا به  
شوروی داد (که در بخش قبلی به آنها پرداخته‌ایم)، فقط  
به مفهوم مخالفت آشکار با آمریکا نبود بلکه حتی جنبه‌ی  
ستیزه‌جویی داشت. امیرالایسم آمریکا، کمیانیهای نفتی  
و دکترگریدی نمیتوانستند در مقابل این ستیزه‌جویی  
بی‌اعتنا باشند ولی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی  
داشت پشت پا زدن امیرالایسم انگلیس به موافقتنامه‌ی  
لندن و از بین بردن تمام امیدهای آمریکا (پس از توافق  
رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد قرارداد ۵۰-۵۰)  
و کمیانیهای نفتی این کشور برای مشارکت در غارت منابع  
نفتی ایران بود.

در اسفند ۲۹، سیر و قایع در جهت منافع آمریکا چنان  
شتابی بخود گرفت که آمریکا لیسم آمریکا میبایست، در  
فرصت بسیار کمی که در پیش داشت، به سرعت دست بکار شود.  
عکس العمل فوری و قاطع آمریکا با اینکه از کانه‌های  
از پیش آمده‌ای میگذشت مکانیسمهای ظریفی نیز داشت  
تا جاییکه حریف میدانست دقیقاً زکجا ضربه خورده است،  
و دیگران هاج و واج میماندند. درست است که افسانه  
" ترور رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای  
احکام اسلام " و خزعبلات مشابه را، هر آدمی که نیمچه شعوری  
داشته باشد بدینسان می‌تواند کنایه‌زندی آید دشمنی  
دیپلماتیک و کینه عمیق آیت‌الله کاشانی با رزم آرا بستنهایی  
نمی‌تواند برای توجیه این ترور کافی باشد؟ اگر بظاهر  
چنین باشد، در واقع چنین نیست. درست اینکه: دقیقاً  
چنین نیست.

قبل از پرداختن به اینها، به چند تاریخچه که در زیر  
میاوریم، دقیقاً توجه کنید:

مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان  
مجلس، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح  
کردند، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد.  
اول آذر - دکتر بقایی بر اساس اطلاعاتی که از  
منابع آمریکائی بدستش میرسید، در روزنامه‌ی " شاهد "  
اعلام کرد که مکاتبات محرمانه‌ی رزم آرا با سفیر انگلیس  
را انتشار خواهد داد. رزم آرا بلافاصله دستور داد که  
شماره‌های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه نیز توقیف  
گردید.

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد:

قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست."

پنجم دی - فروهر، وزیر دارائی رزم آرا، مودبانه لایحه‌ی مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که: " دولت لایحه‌ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه و متعاقباً به مجلس تقدیم خواهد کرد."

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرارداد کمپانی نفتی امریکائی آرا مکو و عربستان سعودی بر اساس نصف عواید به اضاء رسید، چند روز بعد، گریدی سفیر امریکا بمنظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا و شرکت نفست، در تهران اعلام داشت: " برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکائی آرا مکو در عربستان سعودی، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود می‌پردازد."

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنهاد چهل تن از نمایندگان مجلس، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند.

چهارم اسفند (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) - با اواخر مذاکرات محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتیجه رسید. شپرد، سفیر انگلیس، طی نامه‌ی محرمانه‌ای در همین روز، موافقت دولت خود با قرارداد ۵۰ - ۵۰ را اعلام داشت. (۹۹)

دوازدهم اسفند - در ملاقات رزم آرا، شپرد و تونکرافت (مدیرکل شرکت نفت انگلیس) در تهران، مفاد نامه‌ی مورخ چهارم اسفند مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. و بدین گونه آب پاکی بسر کمپانیهای نفتی امریکا ریخته شد. (۱۰۰)

شازدهم اسفند - رزم آرا به هنگام شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض، از روحانیون درجه اول کشور، در مسجد شاه، به قتل رسید.

(۲)

اوجگیری مبارزات ضدامپریالیستی ودموکراتیک توده‌ها، محمدرضا شاه را واداشت که علیرغم وقوف به قلندری وجاه‌طلبی رزم آرا، به نخست‌وزیری او رضایت دهد. درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴، برای قوام سلطنت و حیل " غائله‌ی آذربایجان و کردستان " با وجود ترس از قوام - السلطنه، او را بجای دولت بی‌لیاقت حکیمی به نخست‌وزیری منصوب کرد، در تیرماه ۲۹ نیز برای مهار کردن "هرج و مرج سراسر کشور"، به نخست‌وزیری " مردمقتدر ایران " بجای مترسکی بنام علی منصور رضایت داد.

امریکا و شاه بادو " تحلیل " متفاوت، در آغاز از حکومت رزم آرا حمایت کردند، یکی به موافقتنامه‌ی لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منافع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شامه‌ی قوی مشاوران خود در ریافته بود که جنبش باچنان شتابی که به پیش می‌رود نمیتواند به زمامداری مصدق و ملی شدن نفت، محدود بماند. از همان روزهای اول حکومت رزم آرا، امریکا و شاه در ریافته‌ی فتنه‌گر "تحلیل"ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگ شده‌اند. با لایحه چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹، هرگونه آمیختگی را به یاس تبدیل کرد. بدتر از آن، اطلاعات منابع جاسوسی امریکا و وابستگان به دربار، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه‌های ارتباطی نشان میداد که: یکی باید از " حق " خود در منافع نفتی ایران چشم پوشی کند و دیگری از مقام



شاخ سلطنت . و چند روز بعد، مرد خدا ارواحنا فدا، حضرت استاد خلیل ظهاسبی، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام، بدستور آیت الله کاشانی، با تلاشهای خستگی ناپذیر دکتر بقایی ها، (آنطرفتر، در پشت دیوار، با جنب و جوش در سفارت آمریکا)، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی، با پشتکار و فداکاری اسدالله علم، رزم آرا را در مسجد شاه ترور کرد. و دانسته یا ندانسته (وبگمان ما بیشتر ندانسته) (۱۰۱)، روزنه‌ی امید در مقابل امپریالیسم آمریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد.

در بخش قبل، در یک شمای کلی، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمد شاه، و سپهبد رزم آرا را به سردار سپه تشبیه کرده ایم (به تفاهت‌های غیر اساسی محمدرضا شاه - احمد شاه، و سپهبد رزم آرا - سردار سپه البته بی توجه نیستیم)، و در همانجا، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد رزم آرا، اشاره کرده ایم (البته به تفاهت‌های اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کاملاً توجه داریم). از نظر دولت انگلیس، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از آن بود که بتواند با اوضاع توفان‌نمی آن روزها به مقابله برخیزد و سپهبد رزم آرا، مرد مقتدر ارتش درست در نقطه‌ی مقابل او قرار داشت. رضا خان میرپنج، قبل از کودتا قول داد که سرسپرده‌ی امپریالیسم انگلیس باشد ولی سپهبد رزم آرا، از سال‌ها پیش امتحان خود را داده بود و بدون تردید، از بهترین و مطمئن‌ترین مهره‌های این امپریالیسم بشمار میرفت تا جائیکه بعضی‌ها او را "عضوانتلیجنت سرویس" (۱۰۲) میدانند. بهرحال، محمد

رضا شاه، سرنوشت پدرو کلمات قضا را آن انگلیس معروف که " ما او را آوردیم و ما هم بردیم " را فراموش نکرده بود، و به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضا شاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود. در حالی که محمد رضا شاه بقول دکتر بقایی، "یک بره‌ی معصوم" نبود. تا جایکه دکتر گریدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام ورود خود به تهران ( و سه روز قبل از تقدیم استوار نامه‌ی خود به شاه ) برای آن " بره‌ی معصوم " چنین تکلیف کرد:

" شاه باید تماشاچی باشد، و ابدان باید سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات ورهائی یابد، باید نقش را هنمائی و ارشاد امریکائی‌ها را بخوبی دریابد. "

شاه به اجبار به نخست وزیری رزم آرا رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت: اولاً بین " بد " ( رزم آرا ) و " بدتر " ( دکتر مصدق ) را انتخاب کرد ( ۱۰۳ ) و دلیل مهم‌تر اینکه: شاه در مقابل خواست و تصمیم دولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، جرئت کمترین ابراز مخالفتی نداشت. شاه از رزم آرا ( چه در زمان ریاست ستاد و چه در زمان نخست وزیری ) نفرت داشت. ثریا در خاطرات خود، نمونه‌هایی از بی‌اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا را ارائه می‌دهد. برای این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود مینویسد:

" رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و چاکری میکردند، بسیار فسرقت

داشت، شاه از او وحشت داشت و در او یک کودتاچی  
با لقوه را میدید.

چند ماه بعد، این "خطر با لقوه برای شاه ایران با شتاب  
میرفت به خطر با لفظ تبدیل شود" و "این برای محمدرضا  
شاه بهیچوجه قابل تحمل نبود" (۱۰۴). چرا که "رزم آرا نقشه  
تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را  
مطرح کرده بود و به تصویب آریاب (انگلستان) رسانده  
بود و او را میدان شد و اصلاحات را وعده میداد" (۱۰۵).  
نویسنده‌ی کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (درص  
۱۳۷) مینویسد:

"رزم آرا توطئه‌ی مهمی بر ضد رژیم ایران طرح  
کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته  
بود."

و اضافه میکند:

"در اینکه این کودتا کاملاً به نفع شرکت نفت  
(انگلیس) تمام میشد، تردید ناپیدا داشت."

بعدها، پرده از سناریوی کودتای بموقع مہار شده، بویژه  
در مطبوعات خارجی از جمله "آبزرور" کنا رزده شد:  
رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن  
عده‌ای از نمایندگان اقلیت، آیت‌الله کاشانی، بعضی  
از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری  
میکرد و اصلاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی"  
موافقتنامه ۵۰ - ۵۰ را از آستین بیرون می‌آورد.

و گفتار پیربیدینگونه بره معصوم و گرگ جوان را یکجا  
میبلعید. درباره عکس العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه  
گرگ جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات

بعدنیز در رابطه با اقدامات مهره‌های امریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی " بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود ( شریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم‌آرا بدست می‌دهد و از جمله میگوید: ) "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علی‌رغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح دادند را سا بلکه از طریق " غلام خانه زاد" دست بکار شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنامه " حل مشکل رزم‌آرا" از یک طرف به دکتربقایی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتربقایی با دربار و سرسپردگیش به امریکا را در نظر بگیریم، پی بردن به راه‌مکاری و تفاهم دو کارگردان ( یا دو کارچرخان ) نمایشنامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل‌الله مقدم در کتاب " تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی ...." ( جلد اول، ص ۱۳۹) سوال میکند:

" چرا و چگونه رزم‌آرا کشته شد؟ از چه روی رزم‌آرا مستوجب مرگ شد و چه دست‌هایی تنهائی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه‌ای با دربار داشته‌اند و نقش اسدالله علم و ... (۱۰۶) چیست؟  
بماند"، (۱۰۷)

به "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام" "بطور غیر مستقیم" به رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته‌اند. شریا در سالها پیش، زمانی که هنوز مسئله‌ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی

براین امر گواهی داده و مهمتراز آن مطلبی است که تیمسار شایبانفر، در آغاز کمیته جمهوری اسلامی بیان کرده است. اوطی مصاحبه‌ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سؤال خبرنگار ( در رابطه با همان گواهی شریا )، چنین جواب میدهد:

" موضوعی که برای مردم شنیدن آن تا زگی دارداظها رات نواب صفوی در بزم آرا میباشدا. اودریکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا، من وسید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات باشاه را کردیم (۱۰۸) در این ملاقات به شاه افساد موجود در مملکت شکایت کردیم وگفتیم او خود را مسلمان میداندا چرا جلوا این فساد وهرزگی ها را نمیگیرد. بعد افزودیم قصدمان نابود کردن مسبب فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد یعنی تلویحا با کشتن رزم آرا موافقت کرد. موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به چه وجه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتاق سپهبد آزموده بردند. آزموده به من پرخاش کرد وگفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. اوگفت تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند. " (۱۰۹)

اسدالله علم، وزیر کا روجا سوس شاہ درکا بینہ رزم آرا بود. ثریا درخاطرات خود از قول علم مینویسد که چطور علم از وزارت کشا ورزی بوسیله تلفن با رئیس شهربانی در مورد شرکت رزم آرا، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه تماس میگردد. وقتیکه رئیس شهربانی اظهار بی اطلاعی میکند، ابلافا صله به نخست وزیر میرود و رزم آرا را با خود به مسجد شاه میبرد، پس از کشته شدن رزم آرا، با عجله خود را به دربار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه میدهد. (۱۱۰) و به شاه میگوید: "کشتند و راحت شدیم" (۱۱۱) ثریا در خاطرات خود مینویسد:

"وقتی تنها شدیم، شاه به اسدالله خان گفت:  
علم با این تیرچند نشان زده شد: کودتا و  
کودتاجی ترور شد."

(۳)

در این سلسله مقالات، دلایل و انگیزه های دشمنی آیت الله کاشانی با انگلستان و مهره های آن در ایران (از جمله رزم آرا) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچیک از سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با اندازه رزم آرا آیت الله کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم آرا که مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندانها و تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشت. بویژه، همانطوریکه در بخشهای قبلی گفته ایم، دستگیری توأم با فحش و کتک زدن آیت الله کاشانی (که منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقعه ۱۵ بهمن ۲۷، مستقیماً بدستور رزم آرا و توسط ماموران

ارتشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم ( ما موران رزم آرا فرصت برداشتن لباس را به او ندادند ) به اضافه بدرفتاریها و توهین های محافظین او بحدی بود که بطوریکه خودکاشانی بعدها تعریف کرد، نزدیک بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود. وقتی که در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام " مراتب عطف و ملاحظت علی حضرت همایون شاهنشاهی " به ایران بازگشت، رزم آرا باز دست از سرش برنداشت. آیت الله کاشانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار ردیلی اکسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عده ای از افسران موردا عتقاد خود در صدد نابودی او برآمده بود. (۱۱۲)

بنا بر این کینه ای که آیت الله کاشانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت. و بی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته با شد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زائد الوصف خود را از این ترور مخفی کند. عکسهای که از آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی ( پس از رهایی فردا خیرالذکر از زندان ) در دست است، (۱۱۳) گویا ترا زده ها سند میتوانند مراتب سیاسی آیت الله از آن " قهرمان " را به نمایش بگذارند. پس از ترور رزم آرا، وقتیکه خبرنگار ردیلی اکسپرس از آیت الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور و قاتل رزم آرا پرسید، " آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قتل او امر مبارکسی بود و قاتلش قهرمان بود " (۱۱۴)

\*\*\*

در بخش‌های قبل گفته‌ایم که جبهه‌ی ملی در ۲۸/۸/۱، تشکیل یافت. از اقلیتی خوشنام و غیر وابسته که بگذریم اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصر فرصت طلب یا وابسته به امپریالیسم امریکا، تشکیل میداد. در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود، در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله بنا به گفته شخص دکتر مصدق) (۱۱۵) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ...": (ص ۴۹۹) تعداد ۱۹ نفر را بشرح زیر ذکر میکند:

- ۱ - دکتر محمد مصدق ۲ - شمس الدین امیرعلائی ۳ - یوسف
- مشار ۴ - دکتر شایگان ۵ - محمود نریمان ۶ - دکتر
- سنجابی ۷ - دکتر کاویانی ۸ - دکتر مظفر بقایی ۹ - حسین
- مکی ۱۰ - عبدالقدیر آزاد ۱۱ - عباس خلیلی
- ۱۲ - حائری زاده ۱۳ - عمیدی نوری ۱۴ - دکتر حسین
- فاطمی ۱۵ - جلال نائینی ۱۶ - احمد ملکی ۱۷ - ارسلان
- خلعتبری ۱۸ - مهندس زیرک زاده ۱۹ - آیت الله
- غروری .

از سه چهار نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفادار ماندند و از چند عنصر بینابینی کم خاصیت بیابنی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیر بمخالفین سرسخت دکتر مصدق تبدیل شدند و یا با باندا مریکائی اختلاف کردند (۱۱۶) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی به خدمت رژیم کودتایی درآمدند. تعدادی از این عناصر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سرانشگرزاهدی و یا



نظیر حائری زاده و ارسلان خلعتبری به نمایندگی مجلس هیجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی با یاد از مزدوران امپریالیسم امریکا و از "همر زمان" دکتر بقایی یاد کرده که در آغاز از میان جبهه ملی بوده اند، از معروفترین اینها میتوان از روحانی رشوه خوار، شمس قنات آبادی و دزد سرگردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه آتش را نام برد. که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا ( دوره هیجدهم) راه یافتند.

با ندادن امریکائی جبهه ملی ( و نیز آیت الله کاشانی ) پس از ۳۰ تیر ۳۱، وقتیکه مطمئن شدند آخرین امید امپریالیسم انگلیس یعنی قوام السلطنه، ناکام ماند و پشت انگلستان بزمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیسازي نداشتند و سرسختانه با او و با جنیش توده ها به مخالفت پرداختند. این مخالفت خائنان را تا علمداری کودتای ۲۸ مرداد، پیگیرانه ادامه دادند. ولی سه سال قبل از آن یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم، وضع کاملاً برعکس بود.

وقتیکه به صورت جلسات مجلس شانزدهم ( مربوط به ۸ ماه ونیم زمامداری رزم آرا ) نگاه میکنیم که با ندادن امریکائی جبهه ملی در مجلس ( علی الخصوص دکتر بقایی ) در شکل ( نه در محتوی )، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح غیر وابسته ی جبهه ملی به رزم آرا حمله میکردند و غالباً با رکیک ترین دشنامها تا حد " پرووکا توره های " حرفه ای سقوط میکردند.

احمدملکی، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی ( و مدیر

روزنا مهستاره) ، بعد از کودتا کتابی نوشت بمنظور بدنام کردن دکتر مصدق و نهضت نفت بنام " تاریخچه جبهه ملی " که آنرا به شاه و سرلشکرزاهدی تقدیم کرد. او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که مدهای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتر بقایی ، حائری زاده ، مکی و خود او با " دیشر " وابسته مطبوعاتی ، " دکتر گرتی " ، وابسته فرهنگی ( کسه فارسی را بخوبی تکلم میکرد ) و " ویلز " ، مستشار سفارت آمریکا ، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه مجلل میرا شرافی ، در ساغ صبا ، تشکیل مییافت . در یکی از همین جلسات بود که دکتر بقایی از مقامات یسسا جاسوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه یسسا کمونیسم ، با کمکهای مادی ، او را در تشکیل حزب و روزنامه ای بعنوان ارگان آن ، یاری دهند .

تشکیل حزب و انتشار روزنامه ( که بعداً " شاهسد " نام گرفت ) و بویژه هزینه های کمربندی استخدا مباندهای چماق بدستان و چاقو کشان حزب " زحمتکشان ! " ، البته بدون یاری عموسا م و توسط به کیسه پرفتوت او ، امکان پذیر نبود .

اینها مربوط به قبیل از روی کار آمدن رزم آرا است . در زمان حکومت رزم آرا ، بطوریکه گفته ایم ، آیت الله کاشانی ها ، دکتر بقایی ها ، حائری زاده ها ، عمیدی نوری ها شمس قنات آبادی ها و میرا شرافی ها از سرسخت ترین دشمنان رزم آرا بودند . از طریق " ویلز " ها ، " دیشر " ها " دکتر گرتی " ها ، " چارلز توماس " ها ( از دلان معسروف نفتی ) و غیره ، خبرهای دست اول ، بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ، در اختیارشان گذاشته میشد . قبلاً گفتیم وقتیکه

مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باورنکردنی بدست دکتربقایی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرده که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شپرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد و مدارک موافقتنامه ۵۰ - ۵۵ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، سپرد و نور تکرافت در دوازده اسفند، از طریق منابع جاسوسی امریکا با سرعت باد، بدست دکتربقایی ها (و نیز آیت الله کاشانی ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتربقایی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۲۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتربقایی از طریق شمس قنات آبادی (سایه آیت الله کاشانی) و آقا مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۱۱۷)، او را در جنگ خود داشت، در قسمتهای پیشین از قول منابع مذهبی گفته ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانهاش اجتماع کرده بودند توسط دکتربقایی خوانده شد و با از قول منابع مذهبی نقل کرده ایم که سفارت امریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پایان دهد و او را به کشور دعوت کند.

در تمام نوشته های مربوط به ترور رزم آرا، در ایمن مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه سری برای تصمیم گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی و نواب صفوی حضور داشته اند، و در غالب آن نوشته ها، نام دکتربقایی نیز دیده میشود، نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (به

قول تیمسار شایان فروکیل مدافع او) به حضور دکتربقای  
در آن جلسه صحت گذاشت. اما فدکنیم که خلیل ظهیر سبسی  
قاتل رزم آرا، مدت یکماه شبها در چاه پخانه روزنامه "شاهد"  
(نه "باخترا مروز"، برخلاف آنچه محمد مهدی عبدخداایی  
موردیانه ادعا میکند) (۱۱۸) میخواست بیدار و وظیفه محافظت از  
چاه پخانه آنرا بر عهده داشت. نکته آخر اینکه، خلیل ظهیر سبسی  
علاوه بر اینکه مرید وفا دار (بمرا تب بیشتر از نواب صفوی)  
موردا عتقاد آیت الله کاشانی بنما ر میرفت، محافظ شخصی  
دکتربقای نیز بود، (۱۱۹)

## قسمت آخر

### پایان یک داستان ناتمام

بخشهای پیشین این سلسله مقالات به مطالب زیر اختصاص یافت :

- تقلب در تاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی .

- ماجرای ترور کسروی و رابطه‌ی - حداقل غیر- مستقیم - کشف الاسرار آیت الله خمینی با ایسن قتل .

- روابط بسیار نزدیک آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام و ریشه‌های اصلی اختلافات بعدی آنها ( در دو بخش )

- ترور هژیر و علل واقعی ابطال انتخابات دوره شانزدهم تهران ( در دو بخش )

- ترور رزم‌آرا و شناخت دوستان و دشمنان او در زمان ترور ( طی سه مقاله )

با اینکه در آغاز این سلسله مقالات، دو مبحث مهم و مفصل را از آن محزا کرده بودیم (۱۲۵)، با اینحال، برخلاف انتظار و پیش بینی اولیه، این سلسله مقالات بدرازا کشید و بیش از حد طولانی شد تا جا شیکه فرصت پرداختن به پاره‌های از مسائل در رابطه با فدائیان اسلام را نخواهیم داشت و بررسی آنها را بزمسانی موکول می‌کنیم که در صورت ضرورت مبارزه و دنیا زنجیش، این سلسله مقالات پس از تنقیح و تکمیل، بصورت کتاب مستقلی ویا بصورت بخشی از کتاب "سیر مشروعه طلبی در ایران" منتشر شود (۱۲۱).

از جمله مطالبی که - نه در طرح اولیه بلکه در طی این سلسله مقالات - فکر پرداختن به آنها مطرح شد، یکی معرفی کتاب "برنامه انقلابی فدائیان اسلام" بود و بطوریکه در بخش ۵ (کماندوهای گوش بفرمان کاشانی) گفته‌ایم این کتاب که بقلم نواب صفوی نوشته شده، شاهکار بینظیری از پیرت و پیلاگوشی است، در این رابطه آنچه از یک بررسی تطبیقی مورد نظر بود، نشان دادن تشابهات عجیب این کتاب با "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی، "قانون اساسی جمهوری اسلامی" و عملکردهای بیست و شش ماهه جمهوری اسلامی بود. \*

مطلب دیگری که مورد توجه قرار داشت، ارتباط آیت الله طالقانی با نواب صفوی و فدائیان اسلام از سال ۲۴ به بعد بود (چه قبل از جنبش نفت، چه در زمان حکومت مصدق، چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد و با لآخره چه در استانده قیام و چه بعد

---

\* روزگاری که این مقاله تهیه میشد از عمر کشیف جمهوری اسلامی بیش از ۲۶ ماه گذشته بود. (هواداران سازمان وحدت...)

از آن)، مسئله اینست که مجاهدین خلق مدعی اند که "پدر طالقانی" از آنها و از خط فکری آنها حمایت میکرد (گو اینکه جز چند عکس آیت الله طالقانی در کنار رهبران مجاهدین خلق و چند عبارت متفرق نظیر "مسئله سعادتی اصلا جاسوسی نیست" و غیره، هیچ مدرک و دلیل قانع کننده‌ای ارائه نمیدهند)، طرف دیگر یعنی دشمنان سرسخت مجاهدین (حزب جمهوری اسلامی، روحانیون مرتجع، فداثیان اسلام، سپاه پاسداران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ارگانه‌های رسمی و غیررسمی تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی و غیره) با ارائه اسناد و مدارک فراوان، خلاف این امر را ادعا میکنند.

تکلیف چیست؟ کسانیکه بجای توهم‌ها و دانسته‌ها، از واقعیت‌های سخت زمینی حرکت میکنند و بجای جستجوی "اسلام راستین" در جستجوی حقیقت‌اند، ادعاهای کدما میک را بیابند یا ورکنند؟ حقیقت در کجاست؟ صرف نظر از ادعاهای دو طرف (در آنجا نیکه فقط ادعاست و سندی ارائه نمیشود) برای جستجوی حقیقت و برای ارائه تصویر بدون "روتوش" از آیت الله طالقانی، قبل از هر چیز باید زندگی سیاسی چهل ساله‌ی او (۱۳۵۸ - ۱۳۱۸)، به موضوعگیریها، عملکردها بیه نوشته‌ها و سخنرانیهای او مراجعه کرد.

آنچه در اینجا، موقتا، میتوانیم بگوئیم اینست که مجاهدین خلق در رابطه با آیت الله طالقانی، تمام حقیقت را نمیگویند و در بهترین حالات، نیمی از حقیقت را مخفی میکنند.

- در سال ۲۴، وقتیکه نواب صفوی از طرف دانشجویان دانشکده معقول و منقول مورد تکفیر قرار گرفت و بسسه

آیت الله طالقانی مرا جمع کرد و ایشان ( در کنار میسرزا مهدی آشتیانی، "فیلسوف شرق" و فاضل توبی استاد دانشگاه تهران )، در حاشیه‌ی "معروضه" نواب صفوی، "مدارج کمالات و مقالات علمی فاضل محترم آقای نواب صفوی" را بی‌نیاز از تصدیق دانست (۱۲۲).

- آیت الله طالقانی، در سالهای ۲۸ و ۲۹ (پس از ترور هژبر و روزم‌آرا)، نواب صفوی و هم‌دستانش را در خانه‌ی خود در روستای "گلبرد" از توابع طالقان مخفی کرد.

- در سال ۳۳، پس از بازگشت نواب صفوی از مصر، آیت الله طالقانی، در کنار ره‌آورداران فدائیان اسلام، در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت (۱۲۳).

- در سال ۳۴، پس از سوء قصد به جان حسین علاء، نواب صفوی، محمد واحدی، خلیل طهماسبی و محمد مهدی عبدخدایی بمدت ۴ یا ۵ شب در خانه آیت الله طالقانی در کوچ‌سده قلعه وزیر مخفی شدند (۱۲۴) و آیت الله طالقانی پس از کودتا، برای اولین بار، بهمین علت دستگیر شد، و یک شب در زندان ماند.

اینها و ( نیز بیام و موضوعگیریهای آیت الله طالقانی در زندان، اعلامیه‌ها و پیاپیها و موضوعگیریهای او پس از آزادی از زندان و در آستانه قیام، سخنرانیها و موضوعگیریها و عملکردهای او پس از انقلاب و در حساسترین مراحل جنبش حتی در خصوص خود مجاهدین و بالآخره آخرین سخنرانی او دو روز قبل از فوت، در ۱۷ شهریور ۵۸، در بهشت زهرا )، از جمله واقعیتهائی است که نمیتوان بسادگی از کنارشان رد شد و آنها را نادیده گرفت.

عبدالحسین واحدی، یکی از بنیانگزاران و "مسرد



شماره ۲" فدائیان اسلام، در زمان حکومت مصدق میگفت :  
" دلم بحال آقا سید محمود میسوزد. هر وقت پیش  
ما میآید ما میگوئیم مصدقی است و هر وقت پیش  
مصدقی ها میروند آنها میگویند این طرفدار  
فدائیان اسلام است ."

آیا آیت الله طالقانی بیشتر "مصدقی" بود یا "طرفدار  
فدائیان اسلام"؟ بعد از قیام، آیا از مجاهدین خلوص  
حمایت میکرد یا از رهبران و وابستگان به جمهوری اسلامی  
(به تعبیری که امروز میشناسیم)؟ پاسخ دقیق به این  
سئوالات، به یک بررسی همه جانبه و بی غرضانه نیازمند  
است. با اینکه، بر اساس مدارک و اسناد موجود، برای  
سئوالات فوق از هم اکنون جواب صریح و روشنی داریم ولی  
ترجیح میدهیم تا وقتی که به آن بررسی همه جانبه  
نپرداخته ایم و اسناد و مدارک لازم را ارائه نداده ایم  
حکمی ندهیم و در اینجا، بهمین اشارات مختصر و لسی لازم  
اکتفا میکنیم.

\*\*\*

در بخشهای قبل گفتیم که نواب صفوی از همان آغاز  
حکومت دکتر مصدق، از آیت الله کاشانی برید. اکثریست  
قریب به اتفاق فدائیان اسلام به آیت الله کاشانی  
پیوستند، نواب صفوی و تنی چند از هم دستانش تحت حمایت  
آیت الله بهبهانی، آخوند درباری و سرسپرده معسروف  
انگلیس، قرار گرفتند. طرفداران آیت الله کاشانی طی  
اعلامیه شدیدالحنی "تنفروا نزجا رشدید خود را از اعمال  
بیرویه و سبب شما نه" یا ندنواب صفوی اعلام داشتند و

توهین او به " حضرت آیت الله کاشانی، مجاهد فداکار عالم بقدر عالم اسلام " و " مردان بزرگ دینی و ملی " را " بسه منزله محاربه با امام زمان (ص) " دانستند. (۱۲۵).

شاهرخ گوینده پرشور فارسی در رادیو آلمان هیتلری ( که بعدها بعنوان مشهورترین جاسوسان ونوکسـران امپریا لیسم انگلیس در ایران درآمد ) و سیدضیاء الدین مهره‌ی معروف امپریا لیسم انگلیس، به نواب صفوی وعده داده بود که در صورت زمامداری ( پس از قتل مصدق )، در جهت استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام گام بردارد (۱۲۶) و از همان آغاز، حجاب را اجباری کند.

شاهرخ، تصا دفا از میان تمام پیغمبران جرجیس را انتخاب کرد و بجای تمام آیت الله‌ها و بویژه آیت الله‌ای متحصن در آن ایام برای شناساندن دین مبین اسلام ( نظیر آیت الله علامه نوری در روزگار ما )، برای گرایشیدن به اسلام به حضرت نواب صفوی مراجعه کرد. شاهرخ پس از موعظه‌ی یکساعتی نواب صفوی به حقانیت دین اسلام و شیعه‌اشنی عشری پی میبرد، مسلمان میشود و نام حسن را بر خود میگذارد. اعلامیه‌ای پرازدشناهای رکیک به مصدق به قلم همین فرد تازه مسلمان و بهامضاء فدائیان اسلام، منتشر میشود و " برای همیشه دوست فدائیان (( اسلام )) و محرم راز آنها گردید. سلام خالصانه میگرد و خود را حامی دین معرفی مینمود و به اغفال مردم و انقیاد شبهه‌ها فراد میپرداخت. کراوات را از گردن خود باز کرده و با دانه‌های درشت تسبیح که بهم میخورد خوب صدا میکرد، رشته‌ی انیس والفت بست... مگر دولت بریتانیا ی کبری و صاحبسب آبیهای دور افتاده‌ی ایسلند، از شاهرخ چه میخواست؟ آیا

غیرا ز این آرزو داشت که تپا نچه های ورنندل وکارابین های  
کوتاه و سفری فدائیان اسلام، نقشه های آخر طرفداران  
( حسن البنا ) را در مصریازی کند " (۱۲۷) .

در همین روزهاست که نواب صفوی تصمیم به ترور دکتر  
مصدق میگیرد، چند ماه بعد، بجان دکتر حسین فاطمی،  
سوء قصد میشود. روزها و ماهها را پشت سر میگذاریم. دوبانند  
تروریست وابسته به آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی  
که در آغا ز حکومت دکتر مصدق، بطوریکه اشاره کرده ایم،  
نسبت بهم رفتار خصمانه ای داشتند، پس از ۳۰ تیر و آغاز  
مخالفت های آیت الله کاشانی با دکتر مصدق، بهم نزدیک  
شدند و در توطئه ای علیه جنبش ضدامپریالیستی توده ها به  
وحدت عمل رسیدند. با زتمام روزها و ماههای پرحادثه و  
سرنوشت ساز را رها کنیم و بعنوان نمونه فقط اشاره کنیم  
که در توطئه ای ۹ اسفند ۳۱، علاوه بر آیت الله بهبهانی و  
مزدوران او، آیت الله کاشانی و باندا و نیز نقش فعالی  
ایفا کردند. (۱۲۸)

\*\*\*

این نزدیکی و وحدت عمل دوبانند، تا کودتای ۲۸ مرداد  
( در کنا روحدت عمل کل روحانیت علیه مبارزات ضد  
امپریالیستی توده ها ) همچنان ادامه داشت. بانند  
طرفدار کاشانی که امروز معروف ترین فرد آن مزدوری به  
نام عبدالله کرباسچیان، مدیر نشریه " نبرد ملت " است  
در روز کودتا و روزهای بعد از آن، " گاردجهاد مقدس " او،  
که در بخشهای قبل اشاراتی به آن کرده ایم، دست به  
جنایات وحشیانه ای میزنند. او در همان روزهای بعد از

کودتا " حزب خلق را بوجود آورد و روزنامه نبرد ملت را ارگان آن کرد و با وجوه بسیار کلانی که از دربار گرفتارانتلاش کرد که طرفداران نهضت ملی و حزب توده را که پیس از ۲۸ مرداد، مانع فعالیتشان شده بودند بسوی حزب خلق بکشاند " (۱۲۹) .

اما نواب صفوی ، مهندس عزت الله سحابی در " یادواره شهید نواب صفوی " ( اطلاعات ، ۲۷/۱۰/۵۹ ) ، از پاپ کا تولیک تر میشود . و در مقاله ای خائفانه و مجیـز گویانه ای ( ۱۳۰ ) " فدائیان اسلام ، گارد ضربه ای نهضت ملی شدن نفت " مینویسد :

" من شنیده ام که روز ۲۸ مرداد که نواب ایران نبود ، واحدی و دیگران که تهران بودند به مصدق اطلاع دادند که ما حاضریم از شما حمایت کنیم " .

آنچه گویا مهندس سحابی از اطلاع " واحدی و دیگران " به مصدق شنیده است البته دروغ و قیحانه ای بیش نیست ، ولی آن قسمت دیگر از بیانات ایشان که " نواب ایران نبود " دروغ دیگر است . نواب در روز کودتا ، در ایران و در زندان بود و بعد از کودتا از زندان آزاد شد و بلافاصله در دفاع از کودتا موضع گرفت ، حجت الاسلام لواسانی ، مدیر نشریه " منشور برادری " ، " ارگان فدائیان اسلام -- وفاداران به شهید نواب صفوی " میگوید :

" در زمان مصدق ، ایشان (( یعنی نواب )) را به دو سال زندان محکوم کرده بودند . . . و ۲۰ ماه زندان نگاهداشتند که (( بلافاصله بعد از کودتا )) با سقوط مصدق ایشان از زندان آزاد شدند و وقتی هم که در زندان بودند و به مصدق

مراجعه میشد میگفت که دربار در این دستگیری دست‌دار دو مربوط به من نیست و وقتی که بسه دربار مراجعه میشد میگفتند که مصدق دستگیر کرده و ما کارهای نیستیم، ما نمیتوانیم کسی را زندانی کنیم. وقتی که مصدق از بین رفت، نواب صفوی از زندان بیرون آمد بدون اینکه تعهدی گرفته باشند حتی چهار ماه از زندان او باقی مانده بود که (( بیاس خدما تش به شاه، بخشوده شد )) بعد ایشان را بدون هیچ تعهدی آزاد کردند. پس کاملاً مشخص بود که زندانی ایشانی زیر نظر مصدق بود (( ۱۳۱۱ )) و دربار - استغفرالله! - نمیخواست که یکی از مهره‌هایش بویژه در آن روزها زندانی شود.

بشکرانه این مراسم " طاعت " و به منظور خوشایند نوکران امپریالیزم آمریکا و انگلیس، حضرت نواب در تاریخ ۲۲/۶/۲، اعلامیه‌ای صادر میفرماید و پس از مقداری پرت و پلاگویی افتخارات خود را برمی‌شمرند:

" (( من )) با دولت مصدق شدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم (( نظیر شاهرخ و سیدضیاء الدین و سایر عمال امپریالیزم انگلیس )) در گوشه‌ی خانه متحصن بود... " (۱۳۲۲) و ادا می‌دهد:

" بزرگترین جنایت مصدق تقویت عمال شوروی در ایران بود و تنها با روح ایمان و علاقه خلل‌ناپذیر مردم این سرزمین و افسران و سربازان پاک‌زاد و مسلمان ما به نامسوس و

دیانت بود که به یاری خدا ((وا میریالیسم  
انگلیس و امریکا))، او و عمال رذل بیگانه را  
شکست داد.

شاه هنوز " طاغوت " نبود بلکه " حامی دین مبین و بیضه  
اسلام " بود، امریالیسم امریکا نیز هنوز " شیطان بزرگ"  
نشده بود بلکه فرشته نجات اسلام از چنگال کفر بشمار میرفت.  
وامیریالیسم انگلیس نیز بی نیاز از توصیف است، چرا  
که در یکی دو قرن اخیر، در خاک ورمیانه و در ایران، همواره در  
راه خدمت به اسلام پیشقدم بود و هر وقت که اسلام بخطر  
میان افتاد یا فداکاری تمام دست بکار میشد و حتی سی از  
خودگذشتگی و خلوص نیت را تا بجائی میرساند که دوستان  
خوب خود نظیر شاه رخ ( پسر ارباب کیس خرو ) را که در آرزوی  
هدایت برادر است پیر میزدند بجای سپردن بدست مبلغین  
مسیحی، برای مسلمان شدن به محضر حضرت نواب میفرستاد.  
باری حضرت نواب، در همان اعلامیه، در ادامه فرمایشات  
خود، نتیجه میگیرند:

" اگر دوروز دیگر حکومت مصدق باقی مانده و  
رجاله بازی بیگانه پرستان ادامه پیدا میکرد،  
عقده های درونی مردم مسلمان ایران شدیدتر  
منفجر (( میگردید )) ."

روحانیت در مجموع ( نه فقط عناصری مانند آیت الله  
کاشانی ) که تمامی قدرت و امکانات خود را " برای نجات  
اسلام از چنگال کفر " در اختیار کودتاچیان قرار داد و علاوه  
بر خادم همیشگی اسلام ( امریالیسم انگلیس ) بسسه  
امیریالیسم امریکا و به شاه فراری، پناه برده بودند،  
نمودند! اصلاً " بیگانه پرست " نبودند. اگر امروز،

رژیم جمهوری اسلامی برای باوراندن شعار تو خالی " نه شرقی، نه غربی " به توده های آگاه همواره در کنار " کاخ کرملین " حتما " کاخ لندن " و " کاخ واشینگتن " را نیز ردیف میکند، آنروز باین عوام فریبی ها نیازی نبود. در همان اعلامیه حضرت نواب، فقط و فقط از " کاخ کرملین " و " عمال رذل " شان صحبت میشود و ایشان در مسوورد خوشحالی زابیدا لوصف کاخ نشینان لندن و واشینگتن و نوکران و مزدوران داخلی آنها حتی یک کلمه هم افاضه کلام نمیفرمایند. در واقع، چه توقع نابجائی! مگر حضرت ایشان میتوانند استند به خودشان و به امثال خودشان توهین بفرمایند!

\*\*\*

چند ماه پس از کودتا، وقتیکه اسلام نجات یافت دو با ندفدائیان اسلام از نوبجان هم افتادند. این دو بانند یکی توسط عبدالله کربا سچیان، " موسس و دبیر کل حزب خلق " رهبری میشود دیگری توسط نواب صفوی همیشه رهبر فدائیان اسلام (گوا اینکه در مورد باندا خیرالذکر در آن ایام باید گفت که تقریبا " علی مانده بود و حوض " . نواب صفوی، در سخنرانیهای خود در مساجد و در اعلامیه های گاه گذاری خود، از موضع تدافعی، " برادر " خود عبدالله کربا سچیان را مورد سرزنش قرار میداد ولی کربا سچیان که تویش پر و پشتش به کوه احد (سر لشکر زاهدی، نخست وزیر) بود، شدیدترین حملات و رکیک ترین دشنامها را نصیب فدائیان اسلام میکرد. در شماره ۹۱ " نبرد ملت " مسوورخ ۲۲/۹/۱۴ کا ریکا توری چاپ کرد که در آن نواب صفوی (ویا

بقول "نردملت"، "آقای فدائیان اسلام" بصورت موش ترسیم شده بود که به درسا ختمان " حزب خلق " نزدیک میشد ولی مشت محکم " برادران مسلمان" برفرق موش ( نواب صفوی) کوبیده میشد (۱۳۳)، و در مقاله مفصلی در همان شماره از جمله میخوانیم:

" مردم خوب میدانند که نواب صفوی حقوق بگیر از جیب مشت مسلمان پاکیزه دل و ساده لوح است و واقفند که او جز با زیگر بخت برگشته‌های نیست."

و

" من میدانم که فرزندان رشید اسلام هیچکدام با این نیرنگ با زدرجه اول و دشمن شماره یک دین و استقلال کشور آشنائی ندارند."

و

" چنگال ملت غضب آلود مسلمان ایران اجازه فرار به نواب صفوی ها، حسین فاطمی‌ها و صدها دلقک بخت برگشته‌ی دیگر نخواهد داد، آنها باید بمیرند و لاشه‌هایشان طعمه‌ی سگ گردد تا ایران آبا دوبا برجا بماند."

اما نواب صفوی، مطلقاً دلیلی برای "فرار" نداشت، او در رژیم کودتائی، بشرط بیش از حد فضولی نکردن، در امن و امان کامل بود، قبیل از پرداختن به این امر، اشاره کنیم که پس از قیام، عبداللہ کرباسچیان، آنهمه فحشهای رکبیک را یک "نقار مختصر" تلقی میکنند و موض حقیقیر ناگهان " شهید معظم شاه دروان نواب صفوی" میشود (۱۳۴). در رژیم کودتا، برای نواب صفوی (وکل روحانیست)



هیچگونه نگرانی وجود نداشت. علاوه بر اینکه نواب از اولین کسانی بود که از زندان آزاد شد، او سا ی بردشمنان بعدی " طاغوت " راست راست میگرددند. در آن فضای هولناک خفقان و ترور و سرکوب ( روزهای بعد از ۲۸ مرداد را میگوئیم )، نواب صفوی در مساجد سخنرانی میکند. سپس از " سفر تاریخی به مشهد و شهرهای بین راه " به عراق واردن و مصر سفر میکند، (۱۳۵) و در مصر، مهمان اخوان المسلمین است (۱۳۶). در اردن با ملک حسین، پادشاه این کشور ملاقات میکند (۱۳۷). در با زگشت به ایران، در اوایل سال ۳۳، با اجازه مقامات حکومت نظامی، مورد استقبال اعضاء و هواداران فدائیان اسلام قرار میگیرد (۱۳۸). سپس از با زگشت از مصر، به ملاقات شاه میرود.

در اینجا بعنوان معترضه با دیدی گوئیم درست است که نواب صفوی به پول و جمع آوری ثروت علاقهای نداشت و غالباً در فقر و تنگدستی بسر میبرد و از این بابت ( فقط از این بابت ) یادزدان و شکمبارگان و رشوه خواران کثیفی نظیر شیخ فضل الله و بسیاری از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، تفاوت اساسی داشت. با اینحال تعداد افسانه های عجیب و غریبی که در این زمینه وجود دارد آن چنان زیاد است که ذکر فهرست و آرا آنها نیز نه ممکن است و نه لازم. در اینجا فقط اشاره کنیم: از چمدانها پولی که دکتر حسین امامی و افسران عالی رتبه برایشان میبردند و ایشان تسوی حیات پرت میکردند و " اینها که افسران عالی رتبه بودند فوراً ما موریبشان را جمع میکردند و فرار میکردند " (۱۴۰) که بگذریم، از رزم آرا گرفته تا دکتر مصدق، دکتر فاطمی، سپهبد زاهدی، امام جمعه تهران، سرلشگر بختیار و حتی

شاه، بارها و بارها، به نواب صفوی پیشنهاد تولیت آستان قدس، سفارت در کشورهای اسلامی و وزارت (۱۴۱) داده‌اند. ما این افسانه‌ها را، که بعنوان معترضه ذکر کرده‌ایم، زیاد دنبال نکردیم و چه بسا، در اثر پیگیری، به پیشنهادهای نخست وزیری و خلافت به نواب نیز رسیدیم.

\*\*\*

بعد از ملاقات نواب با شاه، "شاه سفاک تصمیم به قلع و قمع این سازمان می‌گیرد و رهبر فدائیان اسلام که از موضوع آگاه می‌شود به فعالیت‌های خود چهار سال بطور مخفی ادامه می‌دهد" (۱۴۲). و نواب صفوی آنچنان دشمن رژیم کودتائی و "طاغوت" بود که فرماندار نظامی و رئیس شهربانی کل کشور رژیم کودتا نیز از "مخفی گاه‌های او با خبر بودند و "چندبار" به آن "مخفی گاه‌ها" رفتند. وکیل مدافع نواب در دادگاه نظامی، از قول او می‌گوید:

"... حتی چندبار سرلشگر علوی مقدم و سرلشگر بختیار به مخفی گاه‌های من آمدند و به پیشنهادیول و سایر مزایا کردند." (۱۴۳).

محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی و "عضو شورای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام" نیز (در اطلاعات مورخ ۵۹/۱۰/۲۷) در مورد یکی از این "چندبار" شهادت می‌دهد:

"وقتی زمزمه پیمان بغداد بود ((سال ۲۴)) ... بختیار را ظهارت مایل کرد تا با نواب ملاقاتی داشته باشد و به منزل شخصی بنام بابا جعفری در خیابان اقبال لاهوری فعلی آمد... (۱۴۴)

نواب صفوی آنچنان مورد علاقه تیمسار بختیار است که از  
"مخفی گاه" خود برای او دستورات توأم با ضرب الاجل  
میفرستد که بلافاصله بمورد اجرا گذاشته میشوند:

"...مثلا یکی از آقایان بنام شیخ علی اسلامی  
را در زمان بختیار گرفته بودند که ایشان بسه  
بختیار پیغام میدهند که هر چه زودتر بایدها این عالم  
دستگیر شده تا عصر آزاد بشود و همینطور هم شد"  
۰ (۱۴۵)

\*\*\*

اولین دولت کودتا، کابینه‌ای بود که مهره‌های  
انگلیس و آمریکا در آن بمدت یکسال ونیم به همزیستی  
ادامه دادند. نه تنها وزراء، بلکه معاونین نخست وزیر  
نیز از میان سرسپردگان دوا مپریالیسم انتخاب میشدند.  
حسام‌الدین دولت آبادی و عمیدی نوری هر دو معاون  
نخست وزیر بودند که اولی از نوکران قدیمی امپریالیسم  
انگلیس و دیگری از مهره‌های شناخته شده امپریالیسم  
آمریکا بود. با اینهمه، در اولین کابینه‌ی کودتا، پستهای  
کلیدی در اختیار سرسپردگان امپریالیسم آمریکا نظیر  
سپهبد زاهدی و دکتر امینی قرار داشت.

در فروردین ۳۴، وظیفه اولین دولت کودتا (سرکوب  
جنبش و حل مسئله نفت) خاتمه یافته بود و حسین علاء یکی  
از مهره‌های قدیمی امپریالیسم انگلیس به نخست وزیری  
رسید. شوروی اولین گامها را در راه بهبود روابط با ایران  
برداشت. در خرداد ماه، یازده تن طلا به ایران تحویل  
داده شد. علامت گذاری مرزها در تیرماه انجام شد. در ۲۶ تیر  
شاه و ثریا به شوروی دعوت شدند (یکماه بعد، در ۲۶ مرداد

ماه ۶، تن ازا فسران سازمان نظامی تیرباران گردیدند).  
در مهرماه، ایران رسماً به پیمان بغداد ملحق شد. در این  
پیمان دولتهای ایران، عراق، پاکستان، ترکیه و  
انگلستان عضویت داشتند. دولت شوروی، از انعقاد این  
پیمان، چندان نگران نشد زیرا که آمریکا هنوز در آن حضور  
نداشت ( ۶ ماه بعد، در فروردین ۳۵ بود که آمریکا به  
کمیته اقتصادی پیمان بغداد پیوست ) (۱۴۶).

از جنبه‌ی دیگر ( در رابطه تنگاتنگ با سطور فوق ) به  
تغییرات حاصله بنگریم :

مهندس عزت‌الله حاجبی، در مقاله " فدائیان اسلام، گارد  
ضربه ... " مینویسد :

" نواب باکاشانی ارتباط نداشت تادی و بهمن  
سال ۳۲... که از آن به بعد، نواب دوباره به  
کاشانی ارتباط برقرار کرد " (۱۴۷).

و در همین ایام (در سال ۳۴) بطوریکه در صفحات قبل اشاره  
کرده‌ایم، " نقاش مختصر " بین دو بانده فدائیان اسلام از بین  
رفت. و " تحدید دوستی " آغاز گردید. همه‌ی اینها را در کنار  
آنچه درباره ملاقات تیمسار بختیار با نواب صفوی در زمان  
" زمزمه پیمان بغداد " آوردیم قرار دهیم تا تصویب  
ماجرای سوء قصد به علاء روشن تر جلوه‌گر شود.

باری. در روز ۲۱/۸/۳۴ (روز قبیل از حرکت علاء به عراق  
برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد) در مجلس ختم پسر  
آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه توسط مظفر ذوالقدر به حسین  
علاء سوء قصد میشود. علاء جان سالم بدر میبرد و طبق قرار  
قبلی، روز بعد به بغداد می‌رود، جناح انگلیسی هیئات  
حاکمه و درباری سرعت دست بکار میشوند. مظفر ذوالقدر

پس از دستگیری " محرک خود را در این عمل ، نواب صفوی " (۱۴۸) معرفی میکند. نواب صفوی و خلیل طهما سبی ، عبدالحسین و محمد واحدی پس از چند روز دستگیر میشوند. نواب صفوی و خلیل طهما سبی بیش از ۲۰ نفر از " اشخاص موثری که با جمعیت فدائیان اسلام ارتباط و همکاری داشتند و یا با دادن کمکهای نقدی و وسائل دیگر به مقصود آنها کمک کرده اند " را الومیدهند که توسط " مقامات نظامی " دستگیر میشوند. (۱۴۹)

آیت الله بروجردی ( و نزدیکترین مشاورانش ) یعنی آیت الله خمینی ( کمترین اقدامی برای نجات جان " فرزندان اسلام " نمیکنند ) (۱۵۰) و در ۱۷ دیماه ۳۴ ، نواب صفوی ، خلیل طهما سبی ، مظفر ذوالقدر و محمد واحدی ، تیرباران میشوند و وعده های دیگر به حبس های متفلسات محکوم میگرددند.

حاج مهدی عراقی ، در بهمن ماه ۵۷ ، در نوفل لوشاتو ضمن مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت :

" پس از دیماه ۳۴ ، با شهید شدن مرحوم نواب به اتفاق سید محمد واحدی ، خلیل طهما سبی و ذوالقدر توسط ما موران دولتی پرونده گروه ما برای مدتی بسته شد (۱۵۱) .

( تاکید از ما ست )

بعنوان حسن ختام ، بدنیست که کارنامه سی و سه ساله ی فدائیان اسلام و کسانی که امروز ( نه دیروز ) خود را جزء فدائیان اسلام میدانند ، مرور کنیم :

۱ - ترور کسروی ، برای از بین بردن " دشمنان دین " بود ولی " دشمنان دین " از بین نرفتند ( و امروز وجود

دشمنانی از نوع کسروی بویژه از انواع بسیجی —  
متعدد دیگر، یکی از گرفتاریهای عمده جمهوری اسلامی  
است ( .

۲ - ترور هژیر، گویا بمنظور ابطال انتخابات مجلس  
شاهزاده‌ها انجام شد و بطوریکه دیده‌ایم انتخابات تهران  
بدلائل دیگر باطل شد .

۳ - ترور رژیم آرا، گویا برای از بین بردن سرسپردگان  
انگلیس صورت گرفت، وحسین علاء سرسپرده‌ی دیگر  
انگلیس بلافاصله به نخست وزیر رسید .

۴ - سوء قصد به دکتر فاطمی، گویا برای "کوتاه کردن دست  
امپریالیسم آمریکا" بقول عبدخدائی (اطلاعات  
۵۹/۱۰/۲۷) برای از بین بردن کسی که "رابط بین  
دربار و دکتر مصدق بود" انجام گرفت، ولی پس از  
کودتای امریکائی - انگلیسی و بازگشت شاه فراری  
همان حسین فاطمی که "یکبار را زگلوله برادران فداکار  
جان بدر برده بود توسط رژیم مورد حمایت امریکا و  
کل روحانیت ( از جمله "برادران فداکار")، بقتل  
رسید .

۵ - سوء قصد به علاء، گویا برای جلوگیری از شرکت ایران  
در این پیمان صورت گرفت، ولی ایران همچنان در  
این پیمان بغداد، و بعدها در پیمان سنتویا قسسی  
ماند .

۶ - ترور منصور، گویا برای لغو قانون مصونیت قضائی  
اتباع امریکائی در ایران انجام گرفت، این  
قانون لغو نشد، رژیم شاه و جانشین منصور - امیر  
عباس هویدا - تا آخرین روز آن حمایت کردند .

بالا و پائین قضیه و کارنامه‌ی سی و سه ساله فدائیان اسلام و وابستگان آنها مانند "جمعیت‌های متلفه اسلامی" (از سال ۲۴ تا سال ۵۷) در همین چند سطر فوق خلاصه می‌شود. نویسنده کتاب "کارنامه‌ی مصدق و حزب توده" (صفحه‌ی ۲۰۹)، درباره فدائیان اسلام یعنی دربارها کسانیکه میخواستند "نیک و بدکار کشور را بدست‌استخاره‌ها و خیر و شر شماری ابلهانه" بپارند، بدستی چنین نظر میدهد (۱۵۲):

"کارشان درس‌نوشت سیاسی کشور به‌سره‌ای نداشت و ما تنها برای یادآوری درگاه‌ها مه‌رویداده‌ها از آن یاد کردیم".

## توضیحات

- (۹۷) اسناد و مدارک مندرج در کتابهای اشاره شده در توضیح شماره (۷۰)، در این بخش از مقاله نیز مورد استفاده ما قرار گرفته است که بدلیل اشاره شده در همانجا، جز در موارد ضروری، از ارجاع به آنها خودداری میکنیم. بدیهی است در خصوص منابع دیگر مورد استفاده در این بخش، در متن یا در توضیحات به آنها اشاره خواهیم کرد.
- (۹۸) رزم آرا در ۲۹/۴/۵ نخست وزیر شده و گریبندی در ۲۹/۴/۸ وارد تهران گردید.
- (۹۹) متن این نامه برای اولین بار در کتاب "آبادان" نوشته نورمان کمپ، خبرنگار تایمز و نیوز کرانیکل در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، ترجمه فارسی آن در کتاب "پنجاه سال نفت" بقلم مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷ - ۴۰۵ بچاپ رسیده است.
- (۱۰۰) همینجا اضافه کنیم (و توضیحش را بعدا میدهیم) که سوئداتی که چند روز بعد میبایست توسط رزم آرا انجام شود، به نفع شرکت نفت انگلیس و کالملا برضد کمپانیهای نفتی امریکا بود.
- (۱۰۱) البته ما به امپریالیسم امریکا، محمدرضا شاه، دکتر بقایی، آیت الله کاشانی، اسدالله علم و حتی به نواب صفوی توهین نمیکنیم که نداشتند و اردمیدان شدند! بیژن جزنی در کتاب "تاریخ سی ساله" (دفتر اول، صفحه ۹۱) مینویسد: "نواب شخصا مردی صادق و پرهیزکار نبود". به این گفته جزنی با ایداضافه کنیم که نواب صفوی به تمام معنایک شالان بود و از این نظر، از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی



از خا منهای ها ، خلخالی ها ، رفسنجانی ها ، موسوی  
 اردبیلی ها ، بهشتی ها ، وهرجه بروید بالا و یکمقدار  
 بیائید پائین ، چیزی کم نداشت ، اما خلیل طهماسبی ،  
 لاقول در سالهای ۳۰ - ۲۹ ، یک حزب الهی صادق  
 ولی نا آگاه بود . گمان میکنیم که پس از رهاثی از  
 زندان در مصاحبه خود با مجله تهران مصور ( مورخ ۳۰  
 آبان ۳۱ ) راست میگفت که " در هیچ دسته و جمعیتی  
 عضو " نیست و " با همه مسلمانان فداکار و وطن دوست  
 همکاری " میکند ، و مانند بسیاری از جوانان و  
 نوجوانان صادق و نا آگاه ها مروزی ، خیال میکرد که  
 " در راه دین و ملت مسلمان ایران فداکاری " میکند .  
 همانطوریکه محمد مهدی عبدخدائی ، ضارب دکتر حسین  
 فاطمی ، در ۱۳۳۰ یک نوجوان صادق و نا آگاه بود .  
 بقول خودش :

" در آن موقع من خیلی جوان بودم و پانزده  
 ساله بودم و هنوز موئی در صورت ما نباشته نبود "  
 ( مجله پیام انقلاب ، ارگان سپاه پاسداران  
 انقلاب اسلامی ، شماره ۲۲ مورخ ۲۹ آذر ۵۹ ) .  
 در جای دیگر ، در همان مجله ، همان شماره میگوید :  
 " من به ملاقات شهید تواب صفوی در زندان  
 رفتم . . . (( او )) مرا خواست و پیشانی مرا  
 بوسید و گفت " به تو ما موریتی داده خواهد شد  
 که آنجا میدهی . " من اطلاعی نداشتم .  
 " مرد شماره یک " در زندان است و " شهید سیّد  
 عبدالحسین واحدی ، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام " او  
 را برای انجام ما موریت فرا میخواند :

" یکروز زمستان که هوا هم سرد بود آقای شالچی  
 نامی که از متحصنین بود دنبال من آمد  
 (احتمالاً کنون در خیابان لاله زار مغازه عینک  
 فروشی دارد) و شهید واحدی در منزل پدر آنها  
 که در میدان اعدام بود مخفی بود. او مرا به نزد  
 شهید واحدی برد در منزل پدر آقای شالچی  
 شهید واحدی بود. وقتی مرا دید پیشانی مرا  
 بوسید به من گفت: آیا آماده هستی بجای سب  
 شهادت قدم برداری؟ گفتم: بلی. گفت:  
 می بینی که حکومت مصدق بحریم اسلام تجا و ز  
 کرده می بینی که احکام اسلام اجرا نمیشود...  
 و هر روز فحشا و منکرات گسترش بیشتری پیدا  
 میکنند... می بینی بحریم نواب صفوی که  
 فقط میگوید باید احکام اسلام اجراء شود،  
 چگونه تجا و ز میکنند. گفتم: بلی. گفت: باید  
 بهیستتر شهادت بروی، باید بمیری. اگر  
 آماده مرگی بیا و به میدان برو" (همانجا).  
 بدینگونه از یک نوجوان ناآگاه ولی صادق، یک  
 جنایتکار ساخته میشود که (در آن مقطع) بی آنکه  
 بداند، در خدمت امیریا لیسما نگلیس و شاه عمیل  
 میکند.

(نواب صفوی وعده‌ای از یارانش، از همان روزهای  
 اول حکومت مصدق از آیت الله کاشانی کنساره  
 میگیرند و به مزدور امیریا لیسما و درباریا  
 بقول روزنامه "داد" - مورخ ۳۰/۲/۳۰ - "بسه  
 آیت الله بهیهای متمایل" میشوند). و امروز

سی سال پس از آن ایام، همان نوجوان پانزده ساله، دیگر نه صادق است و نه ناآگاه. مرد ۴۵ ساله‌ای است و میداند چه میکند. "مورخ" ویکسسی از "تئوریسین" های فدائیان اسلام (بخش غالب و با نفوذ آن یعنی "وفاداران به شهید نواب صفوی") و پاسداران سرمایه‌است، دردروغ بافی، پشت‌هم اندازی، وارونه‌نویسی، دغلکاری و شارلاتانیسم از رهبران و نویسندگان و گویندگان جمهوری اسلامی هیچ دست‌کم ندارد. امروز او (بهمراه دیگران) همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که سی سال قبل، عبدالحسین واحدی و نواب صفوی در مورد خود او انجام میدادند: احساسات مذهبی نوجوانان و جوانان صادق و ناآگاه را (که اکثراً از طبقه محروم‌جا معاند) به بازی گرفتن، از این عناصر موجودات مسخ شده و دکلاسه‌ساختن آنها را علیه منافع طبقاتی خود و هم‌زمان محروم‌شان بسیج کردن، از انسان و انسانیت و عدالت اجتماعی، مفاهیم مضمئزکننده‌ای بدست دادن، از صداقت و ناآگاهی توده‌های فداکار به پلیدترین، ناجوان‌مردانه‌ترین و دلخراش‌ترین شکلی سوءاستفاده کردن و بالاخره، مبارزات زحمتکشان علیه نظام پوسیده و متعفن سرمایه‌داری را به انحراف کشاندن و به‌کوره‌راههای ناکجاآباد سوق دادن و با ماسک جدید سرمایه‌جا معه‌طبقاتی و استثمار انسان از انسان را تدام بخشیدن و حقانیت آنرا به کمک آیات آسمانی و روایات زمینی توجیه کردن...

(۱۵۲) "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به

رهبری دکتر محمد مصدق "، جلد اول، " نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، احمدخلیل الله مقدم، صفحه ۸ (۱۰۳) شریا در خاطرات خود درباره آن ایام چنین مینویسد:

" من میدیدم که شاه شب و روزا ز وجود رزم آرا نا راحت است. از طرفی درباره دکتر مصدق نیز حرفهای عجیب میگفت. مثلاً به من گفت این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت مملکت را دچار هیجان کرده و مردم را شورانده و خودش را نفر اول مملکت نموده خیال دارد، رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود دیگر برای ما جایی نیست و باید در گوشه‌ای از دنیا برویم یک مزرعه ایحا دکنیم" (مجله امیدایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قولهائی که در این مقاله از خاطرات شریا خواهد آمد از همین شماره " امیدایران " است).

(۱۰۴) " تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران... جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۳۹

(۱۰۵) روزنامه " مردم ایران " شماره ۱۷ مورخ ۳۱/۱/۱

(۱۰۶) نقطه‌ها از اصل کتاب است.

(۱۰۷) چرا بماند؟ بماند برای کی؟

(۱۰۸) البته دست دکتر بقایی و علم و احتمالاً آیت الله کاشانی را در سوق دادن مهره‌ها بجلونبایب نادیده گرفت.

(۱۰۹) مجله " رگبار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱ " مما حبه یا تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی".

رهبری دکتر محمد مصدق "، جلد اول، " نفت چسرا و چگونه ملی شد؟"، احمدخلیل الله مقدم، صفحه ۸ (۱۰۳)

" من میدیدم که شاه شب و روزا ز وجود رزم آرا ناراحت است. از طرفی درباره دکتر مصدق نیز حرفهای عجیب میگفت. مثلاً به من گفت این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت مملکت را دچار هیجان کرده و مردم را شوراننده و خودش را نغز اول مملکت نموده خیال دارد، رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود دیگر برای ما جایی نیست و باید در گوشه‌های از دنیا برویم یک مزرعه ایجا دکنیم" (مجله امیدایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قولهائی که در این مقاله از خاطرات شریا خواهد آمد از همین شماره " امیدایران " است).

(۱۰۴) " تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران... جلد اول، صفحه ۱۷۸ و ۱۳۹

(۱۰۵) روزنامه " مردم ایران" شماره ۱۷ مورخ ۳۱/۱/۱

(۱۰۶) نقطه‌ها از اصل کتاب است.

(۱۰۷) چرا بماند؟ بماند برای کی؟

(۱۰۸) البته دست دکتر بقایی و علم و احتمالاً آیت الله کاشانی را در سوق دادن مهره‌ها بجلونیا بیست نادیده گرفت.

(۱۰۹) مجله " رگبار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱ " مصاحبه با تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی".

(۱۱۰) در این زمینه همچنین مراجعه کنید به کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، صفحه ۵۱۱.

(۱۱۱) "تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی..." جلد اول صفحه ۱۳۹، در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می‌آید که سیدضیاء الدین طباطبائی در آن لحظه در حضور شاه بود (حضور سیدضیاء الدین در دربار در لحظه ترور رژیم آرا، نکته‌ها معنائی است، قبلاً در این سلسله مقالات گفته‌ایم و لازمست یادآوری کنیم در روز ترور رژیم آرا و نیز در هفتم اردیبهشت ۳۰، روز پیشینها نخست وزیری دکتر مصدق از طرف مجلس، سیدضیاء الدین در دربار منتظر بود. و میدانیم که پس از ترور رژیم آرا سیدضیاء الدین یکی از کاندیداهاى نخست وزیری بود و با زدریخ‌شهای قبلی، از قول منابع مذهبی، اشاره کرده بودیم که آیت الله کاشانی از نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبائی، همکار رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد)، و عبارت "گشتند و راحت شدیم" را از زبان علم‌شنیدو" این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجالس مختلف اظهار داشت (صفحه ۵۱۱).

(۱۱۲) "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "به کوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی در اروپا" نشر روح، قم، صفحه ۶۵.

(۱۱۳) مراجعه کنید به دو عکس جالب منتشره در مقالات "اسرار چهار تروریسی" (هژیر، زنگنه، احمد دهقان و رژیم آرا) در شماره‌های مورخ ۵۸/۵/۱۲ و ۵۸/۵/۱۹ مجله "جوانان".

- (۱۱۴) " ایران، کوه آشفشان "، حسنین هیکل، انتشارات  
 " عادیات "، قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، ص ۹۵
- (۱۱۵) مراجعه کنید به " تقریرات دکتر مصدق در زندان "  
 " یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده  
 بکوشش ایرج افشار "، سازمان کتاب ۱۳۵۹، ص ۱۱۷.
- (۱۱۶) " حاشی زاده با افرادی که مشهور به مزدوری سفارت  
 آمریکا میباشند (( اشاره به دکتر بقایی)) و از همان  
 قماش وکلای دوره دیکتاتوری و فرمایشی هستند  
 فراکسیون تشکیل میدهد و شمس قنات آبادی بنا  
 میراشرافی ها و دفاع از دربار، افتخار میکند... "  
 ( روزنامه " مردم ایران " مورخ ۲۴ اسفند ۳۱ ) .
- (۱۱۷) آقا مصطفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخاطر کار  
 چاق کنی و پادوئی خود در روزهای قبل از کودتا  
 و در جریان آن، و به پاس خدمت پیوسته، در دوره  
 هیجدهم به نمایندگی مجلس رسید. و همچنین به  
 دریافت یک قطعه نشان " تاج " از " پدرتاجدار "  
 نائل گردید. ( برای خبر و عکس آن، در حالیکه  
 آقا مصطفی نشان " تاج " را به سینه دارد، مراجعه  
 کنید به روزنامه آتش مورخ ۲۴ شهریور ۳۲ ) .
- (۱۱۸) ویژه نامه " سالگشت شهادت نواب صفوی رهبر  
 گروه فدائیان اسلام "، کیهان، ۲۷ دیماه ۵۹ .
- (۱۱۹) " گذشته چراغ راه آینده است "، صفحه ۵۱۱
- (۱۲۰) در آنجا آمده بود:
- " نقش خائنه آیت الله کاشانی ( و نیز  
 عمال بی اراده او ) از سی تیر ۳۱ به بعد  
 و نقش تعیین کننده آیت الله کاشانی ( و

روحانیت در مجموع) در موفقیت کودتای  
امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد، موضوع  
تحقیق جداگانه‌ای خواهد بود و در این سلسله  
مقالات به آن نخواهیم پرداخت."  
و ایضا:

" تجدید حیات فدائیان اسلام از چند ماه قبل  
از قیام بی‌همن ما تا به امروز، خود از موضوعات  
مفصل و بسیار جالبی است که بررسی آنرا به  
فرصت جداگانه دیگری واگذار میکنیم."

(۱۲۱) ما یکبار، در اوایل سال ۱۳۵۶، تحقیق پراکنده‌ای  
را درباره قانون اساسی سابق، آغاز کرده بودیم که  
فقط پیشگفتار آن، چند ماه قبل از قیام، تحت  
عنوان " قانون اساسی یا شمشیر چوبین مبارزه "  
در ۸۸ صفحه منتشر شد و جلد دوم آن کاملاً برای چاپ  
آماده بود ولی قبل از اینکه این جلد و جلد های بعدی  
آن چاپ شود، رژیم منحوس پهلوی به همراه قانون  
اساسی آن به‌یمن قیام با شکوه توده‌ها، به زیاده  
دانی تاریخ پرت شد و ما برای ناتمام ماندن و  
فراموش شدن آن کارو برای قریب دو سال زحمات  
شبانه‌روزی در جمع آوری و بررسی اسناد و مدارک و  
در تهیه فیش‌ها و غیره، ذره‌ای تاسف نخوردیم.  
و امروز، قبل از اینکه نیاز و ضرورت تنظیم ایس  
سلسله مقالات بصورت یک کتاب احساس شود\*، چه

---

\* این نکته صرفاً در زمان تهیه سلسله مقالات فدائیان  
اسلام برای هفته‌نامه‌های قید شده است. (هواداران  
سازمان وحدت...)



بسا که کا بوس جمهوری اسلامی، بهیمن انقلابی دیگر، خاتمه یابد. و در اینحال، چه بهتر که هزاران کتاب، ناسلام و ننوشته بماند و بقول لنین، بجای نوشتن برای انقلاب، انقلاب را تجربه کنیم.

(۱۲۲) مراجعه شود به سندی که در ویژه نامه آیت الله طالقانی، در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹، به چاپ رسید.

(۱۲۳) مراجعه شود به عکس آیت الله طالقانی در کنایه نواب صفوی در فرودگاه مهرآباد، در "ویژه نامه فوق الذکر و نیز به مجله سروش مورخ ۱۵/۶/۵۹.

(۱۲۴) مقاله "فدائیان اسلام، گارد ضربه نهضت ملی شدن نفت" نوشته مهندس عزت الله سجایی، تأییدی است بر منابعی که در این زمینه در دست است.

"طالقانی خانه کوچکی در خیابان قلعه وزیر داشت... نواب و برادرانش (( پس از سوء قصد به علاء )) به آنجا رفتند. پس از چند روز مرحوم طالقانی مرا خواست. صبح زود به آنجا رفتم. ایشان صحبت را به فدائیان کشاند... من به پیشنهاد آقای طالقانی به دیدن آنها رفتم.

مرحوم نواب، خلیل، سید محمد و احمدی و عبدخدائی آنجا بودند...

( یادواره شهید نواب صفوی "اطلاعات"، ۲۷/۱۰/۵۹).

(۱۲۵) باختر امروز، مورخ هفده اردیبهشت و اطلاعات مورخ شانزده اردیبهشت ۳۰ (به نقل از کتاب "اطلاعاتی

درباره تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها  
در دوران حکومت دکتر مصدق، "گردآورنده محمد، ت  
انتشارات "موسسه خدمات فرهنگی رسا" اسفند  
۵۹، صفحه ۸۴

(۱۲۶) محمد مهدی عیدخدائی وقتیکه درباره حکومت مصدق  
حرف میزند، سهواً نکته‌ی بسیار درستی از زبان  
قلمش درمی‌رود:

"البته من نمیتوانم بگویم که در ارگانهای  
بالانظرا میریالیسم این بوده است که اصولاً  
بحث حکومت اسلامی مطرح نشود".

(پیام انقلاب ارگان سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی، شماره ۲۱ مورخ ۱۲/۹/۵۹).

البته ما میتوانیم بگوئیم که در آستانه قیام بهمن  
ماه ۵۷، "در ارگانهای بالا" از جمله در کنفرانس  
گوادولوپ، "نظراً میریالیسم این بوده است که  
چرا نباید" اصولاً بحث حکومت اسلامی مطرح شود؟  
مگر اصول میریالیسم نیز دشمنی با کمونیسم و  
تقدیس سرمایه نیست!

(۱۲۷) روزنامه "سیاست جهان" مورخ ۳۰/۲/۲۸ - سه  
نقل از کتاب "اطلاعاتی درباره تشنجات،  
درگیریهای خیابانی...."، دفتر اول، صفحات ۱۰۵ -  
۱۰۲.

(۱۲۸) تا مدت‌ها، کارگردان اصلی توطئه اسفند را  
آیت‌الله بهبهانی (با همکاری عناصری نظیر  
زاهدی، شعبان جعفری، سرهنگ رحیمی - سرتیپ  
رحیمی امروز و فرمانده سابق دژبان در جمهوری

اسلامی - و غیره) میدانستند، ولی امروز با اسنادی که در دست است از جمله سند مهمی به خط و امضاء آیت الله کاشانی به "علی حضرت هما یون شاهنشاهی" و ما موریتهای آقا مصطفی بدستور پدرو آمدورفتهای او به دربار و نقش نزدیکان آیت الله کاشانی ( نظیر شمس قنات آبادی و دکتر بقائی) در این ماجرا و غیره، در شرکت فعالانه آیت الله کاشانی در این توطئه، تردیدی نمیتوان داشت و ما بجای خود ( در نوشته " نقش خائنانه روحانیت در نهضت ملی شدن صنعت نفت ")، این مطلب را با زحوا هم کرد.

(۱۲۹) " تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم برهبری دکتر محمد مصدق "، " نفت چرا و چگونه ملی شد؟ " جلد اول، احمد خلیل الله مقدم، صفحه ۱۷۸ .

(۱۳۰) نوشتن همین مقاله سبب شد که مهندس عزت الله سحابی " لیبرال " از طرف پادوی سرلشگرزاهدی و مزدور ساواک یعنی جناب عبدالله کرباسچیان به القاب " بیغرض "، " صادق " و " جوانمرد " مفتخر گردد ( نبرد ملت، دوم اسفند ۵۹ ).

(۱۳۱) پیام انقلاب، " ویژه نامه شهید نواب صفوی و همزمانش "، شماره ۲۴، مورخ ۵۹/۱۰/۲۷ .

(۱۳۲) روزنامه کیهان، ویژه " سالگشت شهادت نواب صفوی، رهبر گروه فدائیان اسلام "، ۵۹/۱۰/۲۷ .

(۱۳۳) این کاریکاتور و مقاله " آقای فدائیان اسلام " مندرج در نبرد ملت ۳۲/۹/۱۴، اولین بار بعد از قیام در " نگاهی به مطبوعات "، " ویژه نامه

۲۸ مرداد، " از انتشارات وزارت ارشاد ملی ۱۳۵۹، در صفحات ۱۴۷ - ۱۴۶ کلیشه شد. وهمان کاریکاتور بار دیگر در روزنامه انقلاب اسلامی ( به همراه مقاله " وقتی ارزشها سقوط میکند" ) در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۵ به چاپ رسید.

(۱۳۴) " در مورد شهید معظم شادروان نواب صفوی که من نخستین یا رومدکارو ( نبرد ملت ) یگانه زبان گویای آن مرحوم و فدائیان اسلام بود... باید بگویم نفوذ برخی عناصر ناب در صفوف مقدس فدائیان موجب انشعاب و مناقشاتی گردید که ما نیز خواهنا خواه در یکطرف قرار گرفتیم و این نثار مختصر هم با وساطت پدرانه آیت الله العظمی طالقانی برطرف گردید که یکی از نشانه های آن تجدید دوستی (( در سال ۳۴، قبل از سوء قصد به علاء ))، بازداشت من پس از حمله به علاء نخست وزیر خائن وقت همزمان با رهبر فدائیان اسلام... می باشد " ( نبرد ملت ۵۸/۴/۲۷ ). کرباسجیان در جزوه " علل توطئه مکارانه ارشاد ملی! علیه نبرد ملت ، نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران " مقاله مورخ ۵۸/۴/۲۷ را بعنوان " سند شماره یک " مجددا چاپ میکنند و در صفحه ۱۷ مینویسد که این " سند " در زمان حیات " شادروان آیت الله طالقانی " انتشار یافته و مورد تکذیب ایشان قرار نگرفته است .

(۱۳۵) " بر نامه انقلابی فدائیان اسلام "، چاپ سوم، بهمن ۵۷، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۳۷) مصاحبه حجت الاسلام لواسانی، مدیر نشریه " منشور برادری " با مجله پیام انقلاب، ۵۹/۱۰/۲۷ .

(۱۳۸) " شهید سید محمد واحدی در یک جیب سر با زنجشک و پرچم سبز کوچکی را در دست گرفت و با اشاره به این پرچم که تکان میخورد فریاد تکبیر از تمام ماشینهای که به استقبال شهید نواب صفوی رفته بودند و حدودا سی ماشین بودند بلند میشد... مرحوم طالقانی در استقبال شهید مرحوم نواب صفوی در فرودگاه حاضر بود و عکسی هم اکنون موجود است که مرحوم طالقانی در کنار مرحوم نواب صفوی است و منم در کنار شهید نواب صفوی هستم... با مرحوم طالقانی به خیابان اصفآمدیم و به منزلی که برادران مرحوم نواب به ما می دویدست تومان اجازه کرده بودند رفتیم و مرحوم طالقانی آنروزنها را با ما مصروف کرد... " (مصاحبه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷)

(۱۳۹) " برنامۀ انقلابی فدائیان اسلام "، مقدمه ص ۳۰ .

(۱۴۰) " پای صحبت برادر مجاهد شهید نواب صفوی سید محمد میرلوحی "، روزنامۀ جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸

(۱۴۱) از جمله کسانیکه به نواب پیشنهاد سفارت و وزارت دادند، رزم آرا بود:

" رزم آرا نماینده ای هم سراغ نواب فرستاد تا در مقابل پست سفارت و وزارت، دست از مبارزه بردارد " (مصاحبه با محمد مهدی عبدخدائی، اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷).

یک لحظه تصورش را بکنید: نظامی قلدری با خصوصیات

رزم آرا، که برای آدمی مانند آیت الله کاشانی (با آن قدرت عظیمش در آن ایام که حتی روزنامه‌ها را که در این زمینه‌ها کمتر ا عراق میکند - او را "پاپ شیعیان" خوانده بود) تره هم خرد نمی‌کرد و میگفت "مسجد را بسرکاشانی خراب میکنم"، آن وقت به‌جبهه آخوند جلفی، پیشنهاد سفارت و وزارت بدهد.

(۱۴۲) "برنامه انقلابی فدائیان اسلام"، چاپ سوم مقدمه، ص ۳ توضیحا اضافه کنیم که نواب صفوی در اوایل سال ۳۳، از مصر به تهران باز میگردد. اگر بلافاصله به ملاقات شاه رفته باشد و اگر بلافاصله بعد از این ملاقات تصمیم به "مخفی شدن" گرفته باشد، با توجه با اینکه در دیماه ۳۴، دستگیری و اعدام شده است، "فعالیت‌های مخفی" او یکسال و چند ماه میشود نه چهار سال.

(۱۴۳) "مصاحبه با تیمسار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی" مجله رگبار امروز، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۷.

(۱۴۴) این ملاقات در زمانی صورت گرفت که سپهبدزاهدی از کار برکنار شده و حسین علاء مهره شناخته شده انگلستان (در فروردین ۳۴) به نخست وزیری رسیده بود. آیا این ملاقات در رابطه با سوء قصدی نبود که چندی بعد، در مجلس ختم پسر آیت الله کاشانی در مسجد شاه، بجان حسین علاء بعمل آمد؟ این احتمال (فعلا احتمال) را اگر در کنار بیانات سربسته حجّت الاسلام عظیمی (از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام باند

عبدالله كربا سچيان) قرار دهيم، آنوقت مفهـوم  
واضح تری پیدا میکند :

" ما علاء را میخواستيم بکشيم... ما به ما  
خيانت کردند ((کی؟)) . در اسلحه دستکاري  
شده بود. حتی خيلي از برادران هم رزم ما از  
اين قضيه خبر نداشتند که من براي شان اين سر  
رافاش کردم. اسلحه که مييايست با آن اسلحه  
علاء ترور شود، اسلحه اي بود که خان نداشت ،  
لوله اش تراشیده شده بود. گلوله اش بي ارزش  
بود. آن خيانت بما شد" (نبرد ملت، ۲۲/۶/۸۹).

(۱۴۵) مصاحبه با برادر نواب صفوی، روزنامه جمهـوری  
اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۸.

(۱۴۶) تاريخ سي ساله، دفتر دوم، بيژن جزني، صفحات  
۶۶ - ۶۸

(۱۴۷) اطلاعات، ۵۹/۱۰/۲۷. در اينجا دو ايراد به نظر  
عزت الله سحابي وارد است: اولاً اين ارتباط بايد  
منطقاً در اوایل سال ۳۴ برقرار شده باشد نه در ديماه  
ويهنم ماه ۳۲، ثانياً بگمان ما اين نواب نبود که  
با کاشاني ارتباط برقرار کرد، بلکه عکس قضيه بايد  
درست باشد: کاشاني دوباره با نواب ارتباط برقرار  
کرد.

(۱۴۸) " يادداشت شهيد نواب صفوی، اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۷

(۱۴۹) کيهان مورخ ۳۴/۱۰/۱۵ - به نقل از " سند شماره  
۴" در جزوه " علل توطئه های مکارانه ارشاد! ملی!  
عليه نبرد ملت... "، عبدالله كربا سچيان، صفحات  
۲۰ - ۲۱

اینهارا هم ببینید :

فریدون دانشی که رفت... (زندگینامه) کمی بلند HTM PDF کوتاه HTM PDF

آخرین همسفر (منتخب اشعار) HTM PDF

نوشته های سیاسی نوشته های پراکنده (ترجمه ها) عکسها

